

سنت دیرپای دبیری که خود از درون نظام دیوانسالاری در امپراتوری ساسانی برآمده، به همان اندازه که نمودار و نمایاننده تمدن ایرانی بوده، تحت تأثیر ضرورت‌های حاصل از لزوم اداره مناطق قلمرو خلافت اسلامی، در عین حال که مهر و نشان تمدن ایرانی را بر جبین فرهنگ مسلمانان نقش زد، خیلی زود و تا زمانی بسیار دور، از برجسته‌ترین مظاهر و نمودهای تمدن اسلامی به‌شمار آمده؛ به طوری که از همان آغازین سال‌های پدید آمدن آثار عربی مرتبط با فرهنگ شناسی مسلمانان در سده سوم ق، و از سال‌های گسترش یافتن تألیف آثار فارسی در سده پنجم ق، طرح مطالب مرتبط با دبیران و کتابت و دبیری، بخش ثابت و همیشگی این قبیل آثار می‌بوده است. از این میان می‌توان به آثاری چون عیون الاخبار، اخبار الطوال، ادب الکاتب، رسائل جاحظ و عموم آثار تاریخی و نیز برخی از کتاب‌های فارسی چون نصیحة الملوک، قابوسنامه، تاریخ بیهقی و چهار مقاله اشاره کرد. فقدان آثار مستقلی در این موضوع در زبان فارسی، آن‌گونه که در زبان عربی، نمونه قدیم و قویم آن را می‌توان در ادب الکاتب سراغ گرفت، از سده ششم بدین سو با پدید آمدن آثاری چون دستور دبیری محمد بن عبدالخالق میهنی، التوسل الی الترسل از محمد بن مؤید بغدادی و عتبه الکتبه از منتجب الدین جوینی (هر سه از قرن ششم) جبران شد. از این قبیل آثار، یکی نیز کتاب نویسنده دانشمند و کاتب قوی دست عصر ایلخانی محمد بن علی ناموس خواری است با نام تحفه جلالیه. این اثر این نویسنده هنوز ناشناخته سده هشتم، که از منابع مهم دستور الکاتب ابن هندوشاه نخجوانی بوده، شامل دو بخش کلی «مباحث علمی و رسایل عملی» است. در بخش اول، نویسنده با عرضه منسجم

آلات کتابت و بیان آداب و عادات دبیری برگرفته از نسخه تحفه جلالیه (تألیف اوایل سده هشتم ق)

تألیف محمد بن علی ناموس خواری
به کوشش قنبر علی رودگر*

چکیده: تحفه جلالیه اثر محمد بن علی ناموس خواری، نویسنده دانشمند و کاتب قوی دست عصر ایلخانی در قرن هشتم ق، از جمله آثاری است که به طور مستقل درباره دبیری و کتابت به زبان فارسی تألیف شده و از منابع مهم و معتبر در ترسل است و به دلیل جامعیت موضوعات عرضه شده، شیوه تنظیم و نحوه بیان آنها و مرجعیت خود مؤلف در هنر کتابت در میان آثار مشابه برجسته است.

اما مؤلف بالینکه مردی دانشمند بوده، برخی اعتقادات و باورهای عامیانه را در مورد کتابت و نوشت افزار که هیچ پایه علمی و عقلی ندارد با تأکید و به صراحت و جانبدارانه باز می‌گوید.

این اثر شامل دو بخش کلی مباحث علمی و رسایل عملی است. در اینجا به نقل گزیده کوتاهی از بخش اول کتاب اکتفا می‌شود که در آن کلیاتی درباره آلات و آداب کتابت، اوقات کتابت، مکان کتابت و خط وجود دارد و شامل برخی لطایف و شواهد نظم و نثر در بیان مطالب است.

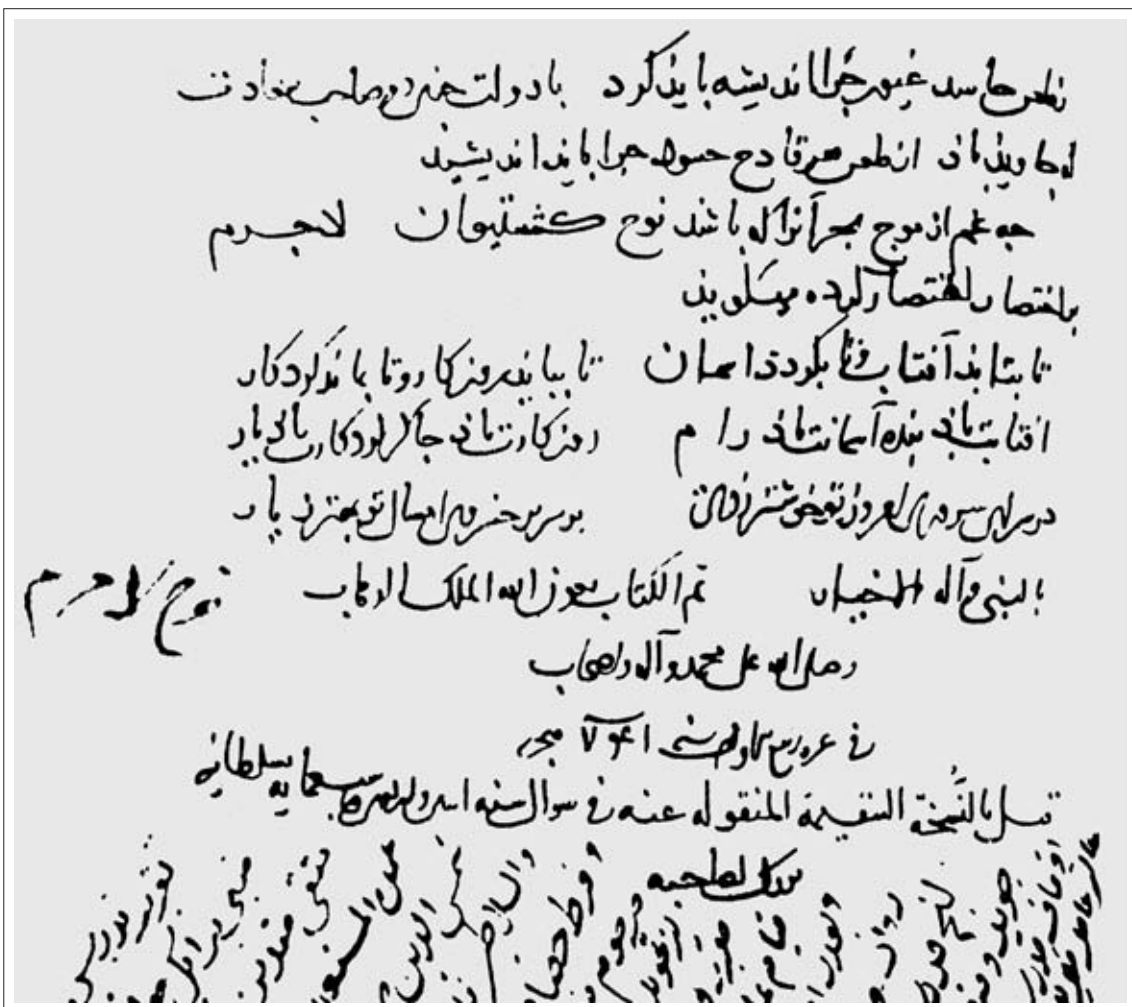
کلید واژه: تحفه جلالیه؛ محمد بن علی ناموس خواری؛ دبیری؛ کتابت؛ ترسل؛ آلات کتابت؛ آداب کتابت؛ وقت کتابت؛ مکان کتابت؛ خط.

* دکترای تاریخ و تمدن اسلامی؛ عضو هیئت علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

و منظم مطالب مربوط به کتابت، به موضوعات مهمی چون ماهیت علم کتابت و واکاوی معانی و تعاریف ترسل پرداخته و عنداللزوم از مباحث و نمونه‌های تاریخی نیز برای تقویت مطالب خویش مدد گرفته است.

جامعیت موضوعات عرضه شده، شیوه تنظیم و نحوه بیان آنها و مرجعیت شخص خواری در هنر کتابت، این اثر او را در میان آثار مشابه به نحو نظرگیری برجسته کرده است. نیز در این اثر، طرز نگاه‌داری دوات، قلم، قلم‌تراش و مقط و طریق استفاده از نوشت افزار و سرانجام طرز تا کردن کاغذ پس از نوشتن نامه، با عباراتی موجز باز گفته شده است. خواری حتی برای وقت مناسب کتابت چه از حیث مراعات اختیارات نجومی و چه از لحاظ آمادگی جسمی و روانی نویسنده در هنگام نگارش و نیز برای مکان مناسب کتابت عنوان‌های جدایی در نظر گرفته است. این کتاب همچنین از حیث احتوا بر لطایف و شواهد منشور و منظوم در وصف دبیری و نیز نوشت افزار اثری نسبتاً جامع و بسیار قابل استفاده است.

در کنار این مزیت‌ها می‌توان ضعف‌هایی را هم در کار خواری دید. وی با آنکه خود مردی دانشمند بوده و اساساً کتاب و دبیران در آثار بزرگانی چون نصیرالدین طوسی (اخلاق ناصری، ص ۳۰۴-۳۰۵) در شمار اهل قلم قرار گرفته و در کنار ارباب علوم و معارف نشانده شده‌اند، باز نتوانسته از اعتقادات و باورهای عامیانه که هیچ پایه علمی و عقلی ندارد بر کنار بماند؛ چنانکه با تأکید و به‌صراحت آن باورها را جانبدارانه باز می‌گوید. از جمله این باور که تراشه قلم بر رهگذار افکندن موجب درویشی و فراموشکاری می‌شود و یا دوات بر طاق نهادن معزولی آورد و بررسی کامل جوانب این کتاب و تبیین جایگاه پر اعتبار آن در ترسل و کتابت نیازمند فرصت دیگر و بیشتری است. در اینجا به نقل گزیده کوتاهی از بخش اول کتاب اکتفا می‌شود. این گزیده بر اساس نسخه مورخ ۷۴۱ کتابخانه دانشگاه توپینگن (Or. Oct. 3512) فراهم شده است.



[گزیده تحفه جلالیه]

الغیب فی الجاهل المغمور مغمور

و عیب ذی الشرف المشهور مذکور

كفوفة الظفر تخفى من حفاتها

ومثلها فی سواد العين مشهور^۳

و مع هذا چندان که در وسع آید و طاقت بشری بدان وفا کند
در اخفای آن ترهات، مساعی به تقدیم رسانید و در آن معنی
بأقصى الغایة و الامکان بکوشید

کوشش چه سود چون نکند بخت یاور^۴

سعی مغنی و اجتهاد کافی نبود. با خود گفتم: «یداک او کتا
و فوک نفع». ^۵ فی الجملة چون آن طریق مسلوک مسدود
نشد و آن سترالعیب چون کشف الغیب دست نداد،
کمن یغسل دماً بدم و يعتذر من ذنب بذنب^۶، دست به جمع
این اشتات برداشت و هیچ دقیقه از آنچه خاطر و وقت
بدان مسامحه کرد فرونگذاشت.

و کأس شربت علی لذة و آخری تداویت منها بها^۷

امید چنان است - واللّه لا یخیب الرّاجی اذا رجّاه -
که آبی با روی کار آید و این مکتوب عذرخواه آن مردود گردد
«و ما ذلک علی اللّه بعزیز».

چنین می گوید محرّر این کلمات و مقرر این مقدمات،
محمد بن علی الناموس الخواری - بصّره اللّه بعیوب نفسه
و جعل یومه خیراً من امسه - که پیش از جمع این کلمات،
این ضعیف در ترسل کلمه ای چند نوشته بود و بی اختیار
جماعتی مبتدیان بی حاصل و صاحب هوسان بی طایل،
بی سرمایه گان «لا قذّر لهم ولا قذّر و لا نخلّ بوادیهم ولا سدر»^۱
آن را در ربوند و به ظن آنکه مگر این بی بضاعت را در این
بازار متاعی است و در این کارزار قوت باعی، یا در این
طویله خیلی و کراعی ساخته است و یا در این قبیله و ذی
و سواعی شناخته، بعضی اکابر افاضل نیز نظر اغضایی بر
آن می افکندند و هر چند در مذاق عقل شربتی بی ذوق بود
از سر کرم کاسی بی لا و نعم در می کشیدند و اگر چه
بصیران ناقد و ناقدان بصیر بودند به حکم

لکن سیّد القوم المتغابی^۲

آن بی عیار را به معیار اعتبار بر می کشیدند و قائل نیز چون
خامل بود، معايب آن مسطور مستور می ماند و گناهش
هر چند پیش خرده بینان بزرگ بود، مغفور می شد:

^۱ نه ایشان را ارزشی است و نه دیگی (سخاوتی)، نه نخلی در سرزمینشان است و نه درخت کناری.

^۲ بزرگ قوم در عین آگاهی، خود را به نادانی و غفلت می زند.

این مصراع با اندک تفاوتی مصراع دوم بییتی از ابو تمام است. تمامت بیت این است:

لیس الغیبی سیّد فی قومه لکن سیّد قومه المتغابی

مراد از بیت این است که رئیس یک قوم یا گروه می باید چندان سعه صدر داشته باشد که از ناراستی های قومش چشم پوشد، به گونه ای که آنان حتی گمان آن نبرند که او از بدی های شان آگاه است. نک: ابو تمام، دیوان ابی تمام، تصحیح شاهین عطیه (بیروت: دارصادر، دارصعب، بی تا)، ص ۲۴؛ نیز: ابن قتیبه، عیون الاخبار، به کوشش احمد زکی العدوی (قاهره: المؤسسة للتالیف والترجمة، ۱۹۶۳/۱۳۸۳)، ۱: ۲۲۵.

^۳ عیب انسان نادان گننام پوشیده می ماند ولی عیب بزرگان بنام باز گفته می شود، درست چون خال سفید روی ناخن که به سبب ناچیزی اش پنهان می ماند اما همان خال در سیاهی دیده آشکارا به چشم می آید.

این ابیات سروده ابو محمد طاهر بن حسین یحیی مخزومی بصری معروف به ذوالیمینین (۱۵۹-۲۰۷ق) است. ثعالبی این ابیات را با قدری تفاوت در ضبط کلمات آورده. در ضبط وی به جای «الجاهل»، «الخامل» و به جای «المذکور مذکور»، «المشهور مشهور»، و به جای «حفاتها»، «مهانتها» آمده است؛ قس: عبدالملک ثعالبی، خاص الخاص، تصحیح مأمون محیی الدین الجنان (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴)، ص ۲۴۵؛ نیز: ابن سفیان، عبدالله بن محمد، قری الضیف، به کوشش عبدالله بن حمد المنصور (ریاض: اضاء السلف، ۱۹۹۷)، ۵: ۲۹.

^۴ مصراع دوم بییتی از یکی از غزلهای سعدی؛ مصراع نخست این است: «چندانکه جهد بود دویدیم در طلب». نک: سعدی، کلیات سعدی، به کوشش محمد علی فروغی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۶۱۶.

^۵ دستان خودت سر مشک را بست و به دهان خویش در آن دمیدی. درباره اصل این مثل، دو روایت مشهورتر این است:

اول: مردی مشکی را پر باد کرد اما از محکم بستن سر مشک غفلت نمود؛ سپس، سوار بر آن، قصد گذشتن از رودخانه کرد. چون به میانه رود رسید، باد مشک خالی شد و مرگ به سراغش آمد، پس مردی که در ساحل فریاد استغاثه او را شنید، این جمله را بدو گفت.

دوم: جوانی سر مشک کنیزکائی را که سوار بر مشک به میان رود می رفتند، به گونه ای بست که در میانه رود مشک از باد تهنی شد؛ تا اینکه برادر یکی از این کنیزکان آن جوان گستاخ را به قتل رساند؛ آنگاه برادر مقتول بر سر نعش او حضور یافت و این جمله بگفت. نک: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، المستقصى فی امثال العرب (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷)، ۲: ۴۱۰؛ ابو عبید بکری، فصل المقال فی شرح کتاب الامثال، به کوشش احسان عباس و عبدالحمید عابدین (بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۹۸۳)، ۱: ۴۵۸. تقریباً معادل این مثل در فارسی این است: خودم کردم که لعنت بر خودم باد.

^۶ چونان کسی که خونی را به خونی باز شوید و گناهی را به گناهی عذر جوید. این جمله به تعبیر «عذر بدتر از گناه» در فارسی نزدیک است.

^۷ و به لذت جامی از باده سرکشیدم و جام دیگری زدم که بدان مستی نخستین را درمان کردم. بییتی است از قصیده اعشی میمون بن قیس در مدح تیره عبدالمدان بن دیان از بنی حارث بن کعب؛ نک: میمون بن قیس اعشی، دیوان الاعشی، به کوشش محمد احمد قاسم (بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۹۹۴/۱۴۱۵)، ص ۱۸، ۳۲-۳۶. این بیت جزو مثل های سائر در میان اعراب است؛ نک: عبدالملک ثعالبی، الاعجاز و الايجاز (بیروت: دارصعب، بی تا)، ص ۱۴۳-۱۴۴.

و یکی از دلایل سعادت این عزیمت و مخایل فکرت آن است که هم در مبدأ تسوید این اوراق و مفتح تعلیق این الفاظ، فوایح الطاف الهی دمیدن گرفت و رواج اقبال نامتناهی در وزیدن آمد و روزگار جافی که پریشان تر از زلف دلبران و سیاه‌کارت‌تر از خال معشوق و حال عاشقان بود با سر موافقت و مساعدت آمد و به جای هر جریمه‌ای استغفاری و به هر خُرده‌ای اعتداری در میان آورد:

— فَسَاعِدْنِي ذَهْرِي عَلَيَّ مَا أَحْبَبْتَهُ

وَ أَتَدَلَّنِي بِالطَّالِعِ النَّحْسِ أَسْعَدًا^۸

— عیش تیره صفای روح بیافت

تن مرده بقای نوح بیافت^۹

و شرف تقبیل عتبه عالیه و التزام سده مئینه مخدوم به استحقاق، صاحب پسندیده اخلاق، بانی مبانی جهانبانی، مقرر قوانین وزارت، مدبر ممالک صدارت، آصف صائب تدبیر، صاحب ثاقب ضمیر،

— الوارث المجد والعلیاء من سلف

حشواً بعلیائهم فی وجه من سلفاً^{۱۰}

— خواجه در یادل والا گهر^{۱۱}

جلال الحق والدین، وجیه الاسلام والمسلمین، ابویزید زنگی ابن طاهر الفریوندی،

ورث الوزارة کابراً عن کابر

موصولة الأسناد بالأسناد^{۱۲}

— اعز الله انصار دولته القاهرة و خفت بالمیامن اکناف حضرته العالیة — دریافته آمد. راستی جهانی دیدم در جوانی ودیعت نهاده و عالمی در عالمی نهان کرده و بحری در نحری پوشیده:

لَیْسَ مِنَ اللَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمُ فِي وَاحِدٍ^{۱۳}
سده شریفش غیرت سدره آمده، ایوان عالیش سبب خجالت کیوان گشته:

ز آسیب چنبر فلک اندر فزاز او

بر کنگره خمیده رود مرد پاسبان^{۱۴}

اوقات و ساعات ایام مبارک خود را بر وظایف مبرات و رواتب خیرات مصروف گردانیده، محصولات و ارتفاعات املاک خود را بر فرقه سادات و رفقه «والذین اوتوا العلم درجات» موقوف کرده، اخایر ذخایر و نفایس اعلاق او بر بنای بقاع خیر خرج گشته، علی الجملة و التفصیل سیر پسندیده و طریقه مرضیه آن مخدوم — که جاوید زیاد — به درجه «بلغ المدی و تجاوز الجدی»^{۱۵} رسیده است و از سرحدی و من ذا الذی یحصی الکواکب و القطرا^{۱۶}

در گذشته است:

— جز غیب هر چه شاید داند ز روزگار

جز عیب هر چه باید دارد ز ذوالمنن^{۱۷}

— شخص الانام الی کمالک فاستعد

من شر اعینتهم بعین واحد^{۱۸}

^۸ پس روزگار یاری کرده تا بر دلخواه خویش دست یابم و بدین گونه طالع نحسم را به طالع سعد بدل کرد.

^۹ سراینده این بیت شناخته نشد.

^{۱۰} آنکه بزرگی و بلندمرتگی را از پیشینیانی به ارث برده که با بزرگی خویش، گرد [فراموشی] بر چهره گذشتگان پاشیدند. بی‌تی است از یکی از قصاید ابوالفتح بُستی. در دیوان بستنی (ص ۲۷۰) به جای «المجد»، «العدل» آمده است.

^{۱۱} گوینده این مصراع معلوم نشد.

^{۱۲} وزارت را با بزرگی و از بزرگمردی به ارث برده است. ایشان پشت در پشت و به پیوستگی وزیر بوده‌اند. این بیت را ابوسعید محمد رستمی از بزرگان اصفهان ضمن قصیده‌ای در وصف صاحب بن عبّاد سرود. نک: عبدالملک ثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، به کوشش مفید محمد قمیحه (بیروت: صعب - دارالکتب العلمیة، ۱۹۸۳/۱۴۰۳، ۳: ۳۵۵؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، به کوشش احسان عباس (بیروت: دارالغرب الاسلامی، بی تا)، ۲: ۶۹۶؛ این بیت در نسائم الاسحار ناصرالدین منشی کرمانی، به کوشش میرجلال الدین حسینی ارموی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۲، نیز آمده است.

^{۱۳} از قدرت خداوند بدور نیست که همه جهان را در یک تن جمع آورد. این بیت از ابن ابونواس است. در دیوان او به جای «من الله» «الله» آمده. در برخی از نسخه‌های خطی دیوان او به جای «من الله»، «علی الله» ضبط شده است. نک: ابونواس، دیوان ابی نواس، به کوشش عبدالعزیز الغزالی (بیروت، بی تا)، ص ۴۵۴؛ ثعالبی، الاعجاز و الایجاز، ص ۱۶۴.

^{۱۴} بی‌تی است از ازرقی هروی (د. ۵۲۶ یا ۵۲۷ ق) در ستایش شمس الدوله طغانشاه، پسر آلب ارسلان سلجوقی که در دوره پادشاهی برادرش ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵ ق) حکمران هرات بوده است. نک: ابوبکر بن اسمعیل ازرقی، دیوان، به کوشش سعید نفیسی (تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۶)، ص ۶۵-۶۶.

^{۱۵} به نهایت و غایت کار در رسید و از ستارگان جدی فراتر رفت.

^{۱۶} که را رسد که یک به یک شمارد ستارگان و دانه‌های باران؟

^{۱۷} گوینده این بیت معلوم نشد.

^{۱۸} این بیت در خلاصه الاثر به ابوالفتح کشاجم نسبت داده شده. در آنجا به جای «کمالک»، «صلیعیک» و به جای «واحد»، «الواحد» آمده است. محمد محبی، خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر (بیروت: دارصادر، بی تا)، ۳: ۳. در دیوان کشاجم به جای «بعین»، «بعیب» آمده که درست‌تر می‌نماید و معنی آن این است: مردم به کمالات تو چشم دوخته‌اند، پس از شر چشمانشان به [دست کم] یک عیب پناه ببر. محمود بن حسین کشاجم، دیوان کشاجم، به کوشش محمد محفوظ (بغداد: دارالجمهوریة، ۱۹۷۰)، ص ۱۵۰.

و بدان دوات نشورد. و محرک و مِقَطُّ مُعَدَّ باید داشت تا به‌کار و قلم دوات نباید شوریید. و قلم را بر قلمی دیگر قَطُّ نباید کرد. و تمام آلات کتابت و دست و جامه را از سیاهی محافظت باید نمود و قلم باید که محرف تراشد و میدان قلم بر مقدار بند انگشت مهین باید و خطاطان بغداد بر مقدار ناخن آن انگشت می تراشند.

و تراشهٔ قلم بر راه گذر نه‌آفکند که پای بر آن نهادن درویشی و فراموشی آرد. و چون از کتابت فارغ شود قلم پاک گرداند.

و در وقت کتابت چنانکه عادت بعضی کتاب باشد قلم در دهن نگیرد و عقده بر قلم نگذارد و تجاوزیف او پاک گرداند و دوات را به سیاهی ملوث و ملطخ نگرداند و به‌قدری گلاب یا مشک مطیب می‌دارد و رکوبی که دوات بدان پاک‌کنند باید که مُعَدَّ باشد و سیاهی باید که برآق و روان باشد و سیاهی را غلیظ نگذارد و نسخهٔ سیاهی مرکب مجرب این است:

پستان دردم دود چراغ بی‌نم صمغ عربی درو فکن پنج درم مازو دردم نیم درم ترکی زاج و زبهر مرکبی فروسای به‌هم و در صیانت تمام آلات کتابت از قاذورات مبالغت تمام کند و دوات بر طاق نهد که معزولی آرد.

و کاغذ باید که دایماً طومار کرده باشد. اگر مکتوب‌الیه بزرگتر از کاتب باشد عرض کاغذ وسط باید و تفاوت میان خطوط بر مقدار عرض باید و بیچیدن لایق بیاض بین الخطین، و قوت خط موافق عرض و بیاض خطوط. و اگر ادنی باشد عرض بزرگ‌تر و خطوط از یکدیگر دورتر و خط قوی‌تر باید و بیاض سرنامه زیادت‌تر باید گذاشت. و چون نامه نوشته‌شود، از کنار کاغذ در آخر مکتوب از جانب وحشی پاره‌ای پاره‌کند تا شکل مربعی باطل گردد* و کاغذ بسیار ریزه‌نکند و برره‌گذر نه‌افکند و برظهر مکتوب بزرگ‌تر از خود هیچ ننویسد، نه جواب آن مکتوب و نه غیر آن و اگر مکتوب به ادنی باشد شاید و اگر به مساوی نویسد بی‌تمهید عذری ننویسد، کما قیل:

جماعتی که به‌شرف تقبیل انامل فواضل مخدومی که مصایح ظلم و مفاتیح کرم و مجادیح نعم‌اند مشرف‌گشته باشند، دانند که این سخن از کدورات تکلف و قاذورات تصلف خالی است و به حلیهٔ صدق و صواب و زیور تجانب از جانب گزاف حالی:

اذا نحنُ اثیننا علیک بِصالح

فانتُ کما تُثنی و فوق الذی تُثنی^{۱۹}

القصة بطولها:

دقایق صفتش از شمار بگذشته است

تصاعد درجاتش ز وهم بیرون باد

هر اقتضا که قران سعود را باشد

ز اتصال بدان حضرت همایون باد^{۲۰}

به حکم قضیه

اذا لم تستطعُ امرأ فدعته^{۲۱}

از این معانی که چون دقایق ابراج فلکی بسیار و چون حقایق ارواح ملک‌بی‌شمار است عنان قلم بر صوب اتمام کتاب تافته شد. ان شاء الله تعالی که پسندیدهٔ حضرت آید و به واسطهٔ نظر عین عنایت

و عین الرضا عن کل عیب کلیله^{۲۲}

معایب این مسطور مستور ماند و این مجموعه را «تحفهٔ جلالیه» در علم مکاتبه نام نهاد و بر دو قسم قسمت کرد: اول در مباحث علمی و دوم در رسایل عملی.

فی آلاته و آدابه فی استعمالها

معنی آلت، سبب رسیدن فعل فاعل است به منفعل؛ و کاتب را در کتابت به آلاتی چون قلم و قلم تراش و دوات و محرک و مِقَطُّ و مقراض و کاغذ احتیاج افتد. باید که تمام مُعَدَّ باشد و البته عاریت نخواهد و اگر دیگری عاریت خواهد منع نکند. پیوسته قلم تراشیده مُعَدَّ دارد و باید که طاق باشد و بعضی گفته‌اند ادب آن است که بر عدد انواع خط که تواند نوشت قلم در دوات نهد. و باید که قلم تراش تیز دارد

^{۱۹} چون تو را به صلاح و دوستی می‌ستایم تو همان‌گونه‌ای که ستایش می‌کنیم و بلکه برتر از آنی. بیتی است بنا بر مشهور از ابونواس. اما این بنده آن را در دیوان ابونواس نیافته است؛ نیز نک: بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی، التوسل الی التوسل، به کوشش احمد بهمنیار (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵)، ص ۳۱۳.

^{۲۰} شعر از کمال الدین اسماعیل اصفهانی است، با مطلع جهان پناها، سال نوت همایون باد کمال عدل تو معمار ربع مسکون باد

^{۲۱} چون از عهدهٔ انجام کاری بر نیایی، از آن درگذر. این بیت سرودهٔ عمرو بن معدی کرب است و مصراع دوم آن به نوشتهٔ منابع این است: «و جاورهٔ الی ما تستطیع»، نک: جاحظ، الحيوان، به کوشش عبدالسلام هارون (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا) ۳: ۱۳۸، ثعالبی، الاعجاز و الایجاز، ص ۱۴۷.

^{۲۲} این بیت کثیرالاستشهاد از عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب است و مصراع دوم آن این است: «ولکن عین السخط تبیدی المساویا». یعنی: چشم رضا از تماشای هر عیبی کم سو و عاجز است اما چشم ناخرسندی بدی‌ها را بر ملا می‌کند. نک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، به کوشش سمیر جابر (بیروت: دارالفکر، بی تا)، ۱۲: ۲۵۰؛ عبدالله بن محمد شافعی، دیوان شافعی، به کوشش محمد عقیف الزغبی (بی جا، بی تا)، ص ۱۱.

* نامهٔ بهارستان: برای سابقهٔ تاریخی و اجتماعی این موضوع نگاه شود به مقالهٔ چاپ شده در همین دفتر از: عمادالدین شیخ‌الحکامی، «نحوست تربیع، و تجلی این باور در اسناد دورهٔ اسلامی ایران»، ص ۸۵-۹۴.

تَعَدَّرَ قِرطاسٌ وَ فِي الظَّهْرِ بُلغَةَ

وَ أَنْتَ كَرِيمٌ طَيِّبُ الاصلِ فَأَعْدِرْ ٢٣

و أيضاً فی هذا المعنی:

سِوَاءُ ظَهْرٍ قِرطاسٍ وَ بَطْنٍ

اِذَا كَانَ الْكِتَابُ اِلَى كَرِيمٍ ٢٤

و لواحِدٍ فی هذا المعنی مطایبة:

كُتِبَتْ اِلَيْكَ فی ظَهْرٍ لِتَسْدِرِي

بِانَاءٍ مَعْشَرٌ نَهْوِي الظُّهُورِ ٢٥

مثله فی هذا المعنی:

وَ اَجَبْتُ فی ظَهْرٍ الْكِتَابِ اِذَا اَتَى

لِيَلُوطَ خَطِي فِي الْكِتَابِ بِخَطِّهِ ٢٦

و چون از جمعی غایب شود باید که ابتدای نامه او کند که گفته اند:

اِذَا مَا غَابَ عَنْكَ اخُوكَ يَوْمًا

و لَمْ يَكْتُبْ اِلَيْكَ فَقَدْ جَفَاكَ ٢٧

و چون کسی کتابت کند در مکتوب او ننگرد که رسول

— صلی الله علیه و سلم — فرموده است: «مَنْ نَظَرَ فِي كِتَابِ

اُخِيهِ بِغَيْرِ اِذْنِهِ فَكَانَ مَا يَنْظُرُ فِي النَّارِ» ٢٨.

و خط را نقط و اعراب بسیار نکند که آن علامت تجهیل

مکتوب الیه باشد و باقی آداب بر ترتیب خود در فصول

مذکوره بیاید — ان شاء الله.

اوقات کتابت

آنچه ضرورت نباشد، باید که بعد از نماز دیگر ٢٩ ننویسد

که رسول — صلی الله علیه و سلم — فرموده است: «مَنْ أَحَبَّ

كِرِمَّتِيهِ فَلَا يَكْتُبُ بَعْدَ الْعَصْرِ شَيْئًا» ٣٠.

و در وقت گرما و سرما به افراط کتابت نکند و در وقت

گرسنگی و تشنگی و غلبه غضب و خواب و امثال این از

اعراض نفسانی کتابت نباید کرد که اثر آن اعراض غالباً در

کتابت پیدا شود و آنچه مقصود باشد فایت گردد. و چون

ضرورت نباشد اختیارات نجومی مراعات کند، چنانکه در

این قطعه مذکور است:

ابتداء کتابت از هر باب چون کنی اختیار چیست صواب؟

ماه در برج منقلب باید و ربه تیر است متصل شاید

گر کنی نامه سوی حضرت شاه ناظر آفتاب باید ماه

و فرستی به خواجه دهقان نیک باشد نظر سوی کیوان

و فرستی به سوی دانشمند جز نظر سوی مشتری میسند

و فرستی سوی سپهسالار سوی مریخ بایدش دیدار

و فرستی همی به نزد دبیر نظر ماه سوی تیر پذیر

و فرستی سوی زنان بنگر تاکه ناظر به زهره هست قمر

و بین نظرها بدان که بی تلیس همه تثلیث باید و تسدیس

و رخواهی که باشدت تصدیع از مقابل حذر کن و تربیع ٣١

مکان کتابت

مکان کتابت باید که گرم و سرد و تاریک نباشد و از میان

انبوه و مشغله دورتر باید. و بر گذر باد ننشیند و به حضور

بزرگتر از خود کتابت نکند که آن تهان باشد به حضور او.

و در مکانی که اگر بزرگتر از او حاضر خواهد آمد و جای

با او باید گذاشت کتابت نکند که آن را «مکان قُلعِه» ٣٢

گویند و دایماً تصوّر آمدن آن کس ذهن نویسنده را پریشان

و مشغول دارد. و فی الجملة در مکان و زمان باید که تمام

شرایط که موجب فراغت خاطر و نفی اشتغال باشد

حاصل باشد و این آن وقت محافظت توان کرد که کتابت

به اختیار باشد؛ اما اگر ضرورت باشد به حکم «الضرورات

تُبيحُ المَحْظُورَاتِ» ٣٣ مراعات این معانی نتوان کرد.

٢٣ کاغذ عذرخواه است (جای خالی ندارد)، و در پشت آن فقط اندکی جای سفید باقی است؛ پس عذر را بپذیر، چه تو کریم و صاحب اصلی نیکو هستی.

٢٤ پشت و روی کاغذ تفاوتی نمی‌کند، وقتی که نامه به سوی شخص بزرگی فرستاده شود.

٢٥ چو بیش از پیش میل ما به پشت است به پشت نامه‌ها پاسخ نوشتم

٢٦ تا بلکه خط من بسپوزد به خط او بر ظهر نامه‌اش بنوشتم جواب را

این بیت سروده ابن المعتز است؛ نک: ابن معتز، دیوان ابن المعتز، به‌کوشش میشل نعمان (بیروت: شركة اللبنانية للكتاب، ١٩٦٩)، ص ٢٦٠.

٢٧ اگر روزی برادرت از تو جدا شود (و به سفر رود) و برایت نامه ننویسد همانا بر تو جفا کرده است.

٢٨ هر که بر نوشته برادرش بی‌اجازه او نگاه اندازد، گویا در آتش دوزخ می‌نگرد. ابن حجر عسقلانی ابن حدیث منسوب به پیامبر را که در سنن ابی داود آمده نقل کرده و سند آن را

ضعیف شمرده است؛ نک: ابن حجه عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، به‌کوشش عبدالعزیز بن عبدالله بن باز (بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٨)، ١١: ٥٦؛ ابن

ابی عاصم، ١: ٢٩٥؛ ابن داود، سنن ابی داود، ٢: ٧٨. ٢٩ نماز عصر.

٣٠ هر که دیدگانش را دوست می‌دارد، از پس عصر چیزی ننویسد. ابن حدیث جزو احادیث مجعول شمرده شده است؛ نک: ملا علی قاری، الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة،

به‌کوشش محمد بن لطفی الصبّاغ (بیروت: المکتب الاسلامی، ١٩٨٦/١٤٠٦)، ١: ٣١٣.

٣١ درباره اختیارات نجومی و به‌طور کلی احکام نجوم نک: شهرمدان بن ابی الخیر رازی، کتاب روضة المتجنّین، تصحیح جلیل اخوان زنجانی (تهران: کتابخانه، موزه و

مرکز اسناد مجلس، مرکز نشر میراث مکتوب، ١٣٨٢). ٣٢ قُلعِه: آنچه نباید و دوام نیاورد. وقتی گفته می‌شود: هو علی قُلعِه، یعنی: او در

آستانه حرکت و سفر است؛ و اگر گفته شود: منزلنا منزل قُلعِه، یعنی: ما مالک آن نیستیم و اگر صاحب آن بیاید ما باید از آنجا برخیزیم.

٣٣ ضرورت‌ها مقدمات را مباح می‌گرداند؛ نک: کمال خلیلی، معجم کنوز الامثال و الحکم العربیة (بیروت: مکتبة لبنان و ناشرین، ١٩٩٨)، ص ٣٧٨.

لطایف و اشعاری در وصف آلات و ادوات کُتّاب

لطایف و اشعاری چند معدود در وصف آلات و ادوات کُتّاب در وقت کتابت این اوراق در نظر بود ثبت کرد، چه منشی را به حفظ آن بر صنعت کتابت استظهاری هرچه تمام تر باشد. فی القلم: أَسَمَ اللّهُ تَعَالَى بِالْقَلَمِ فَقَالَ: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» و كَفَاهُ فِخْرًا وَ شَرَفًا وَ هَذَا الْمَعْنَى نَظَمَ أَبُو الْفَتْحِ الْبُسْتِي ٣٤ - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ:

اذا أقسم الإبطل يوماً سيّفهم

و عدوه مما يُكسب المجد والكرم

كفى قلم الكتاب مجداً و رفعةً

مدى الدهر ان الله أقسم بالقلم^{٣٥}

و قيل «فی دَمْعَةُ القلم امتحانُ عقول الانام و الفرقُ بين النقص و التمام و فصلُ فضیلةِ النقص و الابرام اذا حالف اَرَى و اذا خالف شَرَى»^{٣٦}.

قال ابوتمام^{٣٧}:

لك القلم الاعلى الذى بشباته

يُصاب فى الامر الكلى و المفاصيل

لُعابِ الأفاعى القاتلاتِ لُعابُه

و أَرَى الجنى اشتارتَه ايدِ عواسيل

له ريقة طَلّ ولكن و قعها

بأثاره فى الشرق و الغرب و ابل

فَصِيحٌ إِذَا اسْتَنْطَقْتَهُ وَ هُوَ رَاكِبٌ

وَ اعْجَمٌ اِنْ خَاطَبْتَهُ وَ هُوَ رَا جِلٌ

تراه جليلاً شأنه و هو مُرْهَفٌ

ضَى وَ سَمِيناً خَطْبُهُ وَ هُوَ نَاحِلٌ^{٣٨}

و قال ابن الرومى^{٣٩}:

ان يخدم القلم السيف الذى خَضَعَتْ

له الرقاب و دأنت خوفه الامم

فالموت - و الموت لاشئ يُعالبه -

لازال تتبّع ما يجرى به القلم

كذا قضى الله للاقلام مُدُّ بُرَيْتٌ

ان السيف لها مُدُّ أَرْهَفَتْ خَدم^{٤٠}

و عكس البُحْتَرى^{٤١} هذا المعنى:

يعتو له وزراء الملوك خاضعةً

و عادة السيف ان يستخدم القلماً^{٤٢}

و جمعهما ابو الفتح البُستى:

صلاح العباد و رُشدُ الأُمم

و أمّن البرية من كل عم

بشيعين مالهما ثالث

بخرق الحُسام و رفق القلم^{٤٣}

قيل: «عقول الرجال تحت أسنة أقلامهم»^{٤٤}؛

قيل: «بنوء الاقلام تصوب غيث الحكمة»^{٤٥}؛

^{٣٤} ابو الفتح بُستى، على بن محمد، از شاعران و منشیان نامبردار سده چهارم ق.

^{٣٥} اگر روزی پهلوانان به شمشیرشان سوگند خورند و آن را از اسباب بزرگی و کرم برشمردند، [بدان که] عزت و سربلندی قلم را در درازای روزگاران همین بس که خداوند بدان سوگند یاد کرده است؛ نک: ابو الفتح بُستى، دیوان، به کوشش درّیه الخطیب و لطفی الصّقال (دمشق: ۱۹۸۹/۱۴۱۰)، ص ۲۹۸-۲۹۹.

^{٣٦} در سرشک (نوشته های) قلم عقل های آدمیان آزموده می شود و تفاوت ناقص و کامل آشکار می گردد و میان رد و تأیید فاصله می افتد. قلم هنگامی که موافقت می کند چون عسل شیرین است و چون مخالفت می کند به تلخی حنظل است.

^{٣٧} حبیب بن اوس طائی (۱۸۸-۲۳۱ ق) شاعر بزرگ عرب، مشهورترین اثر او دیوان حماسه است.

^{٣٨} تو راست قلم افراخته که در جنگ تیزی آن برگردها و مفاصل اصابت می کند (مراد آن است که تو با سپاه بلاغت بر مشکلات غالب خواهی آمد). آب دهان آن قلم مانند آب دهان مارهای کشنده و مانند شیرینی عسل است که عسل گیرندگان آن را بر می گیرند. او را آب دهان (مرکب) چون شبنم (اندک) است ولی تأثیرش در خاور و باختر، چونان باران تند است. چون از او بخواهی که سخن بگوید، بر مرکب فصاحت سوار می شود و هنگامی که پیاده باشد و تو بخواهی با او سخن گویی زبان فروبندد (یعنی چون بر انگشتان دست سوار نشود و بر زمین بماند نمی تواند چیزی را بیان کند). او را بلندقدر خواهی یافت در حالی که تیز و بران است و خطبه هایش را فر به (گسترده و مؤثر) می یابی در حالی که خود باریک و لاغر است. نک: ابو تمام، ص ۲۲۸؛ ابوالعباس احمد قیس شریسی، شرح مقامات الحریری البصری، به کوشش عبدالمنعم خفاجی (بیروت: المكتبة الثقافية، بی تا)، ۱: ۱۲۱.

^{٤٠} اگر شمشیر که گردن ها در برابرش خاضع است و ترسش در دل مردمان افتاده، به خدمت قلم درآید، مرگ نیز - که هیچ چیز بر آن غلبه نمی کند - پیوسته آنچه را که قلم جاری می کند پیروی خواهد کرد. خداوند برای قلم ها از وقتی که تراشیده شده اند، چنین مقدر کرده است که شمشیرها - از زمانی که تیز شده اند - به خدمت آنها درآیند؛ نک: علی بن عباس

ابن الرومی، دیوان، به کوشش عبدالامیر علی مهنا (بیروت: مكتبة الهلال ۱۹۹۱/۱۴۱۱)، ۶: ۵۹؛ قیس شریسی (۱: ۱۲۱) این بیت ها را به ابوالعباس تنوخی نسبت داده است. ابو عباده ولید بن عبد الله بُحْتَرى، شاعر عرب در قرن سوم هجری (۲۰۶-۲۸۴ ق).^{٤٢} وزیران مملکت در برابرش فروتنی می کنند، در حالی که عادت شمشیر این است

که قلم را به خدمت گیرد. یعنی وزرا که متکی به قدرت و شمشیرند و علی الاصول باید قلم را در اختیار خویش گیرند، در برابر قلم عالمان ناگزیر به خضوع اند؛ نک: ولید بن عبید بُحْتَرى، دیوان البُحْتَرى، شرح یوسف الشیخ محمد (بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷/۱۹۸۹)، ۳: ۲۰۴۸.

^{٤٣} صلاح بندگان و پیشرفت امت ها و ایمن ماندن آدمیان از هر اندوه به دو چیز وابسته است که آنها را سومی نیست: یکی به دریدن های شمشیر و دیگری با مدارا کردن های قلم؛ نک: ابو الفتح بُستى، ص ۱۷۱.

وزیر مهدی عباسی نسبت داده شده است؛ نک: ابن قتیبه، ۱: ۱۰۷؛ ثعالبی، الاعجاز و الایجاز، ص ۹۸، ۴۷۵.

^{٤٥} با طوفان قلم ها باران حکمت فرو می بارد؛ عبدالملک ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، تصحیح عبدالفتاح الحلو (ریاض: الدار العربیة للکتاب، ۱۹۸۳)، ص ۱۵۵؛ نک: احمد ابن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، تصحیح یوسف علی طویل (دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۷)، ۲: ۴۷۵.

«القلم صانعُ الكلام يُفرغُ ما يجمعه القلبُ و يصبغُ ما يسبكه اللب»^{۴۶}؛

قال المأمون: «لله در القلم كيف يحوك و شئ المملكة»^{۴۷}.
قال جعفر بن يحيى^{۴۸}: «لم أرباكياً أحسن تبسماً من القلم»^{۴۹}.
قال ثمامه^{۵۰}: «ما أثبتته الاقلام لم تطمخ في دروسه الايام»^{۵۱}، «بالاقلام يُساسُ الاقاليمة»^{۵۲}.
قيل: «عقلُ الكاتب في قلمه»^{۵۳}.
قال ابن المعتز^{۵۴}: «القلم مجهزٌ جيوش الكلام يخدم الارادة ولا يمل الاستزادة كانه يُقبلُ بساط سلطان او يفتح باب بستان»^{۵۵}.
[في المداد]: للحسن بن وهب^{۵۶}:

لا تجز عن من المداد و لطفه

ان المداد خلوق ثوب الكاتب

لولا المداد و حسن رونق لونه

ما صح شئ في حساب الحاسب

ولما تبينت الامور لباحث

ولكان شاهد امر كالغائب

شيثان عندي في الثياب اذا بدا

لطخ مسك او مداد لاذب^{۵۷}

روزی هارون الرشید از اوزاعی^{۵۸} از سواد سؤال کرد و رشید سواد را بر الوان دیگر تفضیل نهادی؛ اوزاعی گفت: «لا یلق فیہ مُحْرِمٌ و لا یُکفَنُ فیہ مِیتٌ و لا یُحَلّی فیہ عروسٌ»^{۵۹}. رشید را ناخوش آمد. ابو یوسف قاضی^{۶۰} گفت: «یا امیر المؤمنین! النورُ فی السواد». فَتَهَلَّلَ وَجَهَ الرشید، فقال: «أحسنَتَ ولله انت»^{۶۱}، پس ابو یوسف گفت: «و جلةُ أُخرى إنه لا یُکتَبُ کتاب الله عزوجل الا به»، سَقَطَ علی هذا بعض الکتاب، فقال^{۶۲}:

أهوى السواد لأن شیبی أبيض

يؤذى الفتى وأحب لون شبابی

وكذاك فى الكافور برد قاطع

والمسك أصبح سيد الاطياب

وبه يزین كف كل خريدة

وبه تتم صناعة الكتاب^{۶۳}

۴۶ قلم سازنده سخن است که آنچه را دل گرد آورده بیرون می ریزد و آنچه را مغز ذوب کرده، شکل می دهد. نک: ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۵.

۴۷ شگفتنا از قلم که چگونگی طراز جامه مملکت را می بافت؛ نک: ثعالبی، الاعجاز و الایجاز، ص ۸۱؛ همو، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۵.

۴۸ جعفر بن یحیی، فرزند کهنتر یحیی بن خالد وزیر هارون الرشید، که دولتمرد و ادیب بلند آوازه ای بوده است.

۴۹ ندیده ام گریانی را که زیباتر از قلم لبخند زند. در الاعجاز و الایجاز ثعالبی (ص ۹۸) این سخن به یحیی بن خالد وزیر هارون الرشید، ولی در التمثیل و المحاضرة (ص ۱۵۵) به جعفر بن یحیی نسبت داده شده است.

۵۰ ثمامه ابن شرس النمیری از بزرگان معتزله و یکی از فصیحان و بلغای عرب، وی به دربار هارون و سپس مأمون راه یافت و در سال ۲۱۳ق درگذشت. نک: احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (بیروت: دارالکتب العلمیة، بی تا)، ۷: ۱۴۵-۱۴۸.

۵۱ آنچه را که قلم با نوشتن استوار سازد، روزگار به کهنه کردنش طمع نبسته است. نک: التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۶، که به جای «أثبتته»، «أثرتته» آورده است.

۵۲ با قلمهاست که اقلیم ها اداره می شود. نک: ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۶. ۵۳ خرد نویسنده در قلمش است. رک: همانجا.

۵۴ ابوالعباس عبدالله بن معتز (۲۴۷-۲۹۶ق)، شاعر و ادیب و نقاد بزرگ شعر و ادب عرب و فرزند سیزدهمین خلیفه عباسی المعتز بالله.

۵۵ قلم سپاهیان سخن را تجهیز می کند. به خواست نویسنده خدمت می کند و از فزون خواهی ملول نمی شود، چنانکه گویی بر خوان سلطانی بوسه می زند و یا در باغی را می گشاید؛ نک: محمد عبدالمنعم خفاجی، ابن المعتز و تراثه فی الادب و النقد و البیان (بیروت: دارالجمیل، ۱۹۹۱/۱۴۱۱)، ص ۴۹۸؛ نک: ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۵.

۵۶ حسن بن وهب بن سعید بن عمرو ابو علی کاتب در سال ۱۸۶ق به دنیا آمد. وی در آغاز ورود به کارهای دیوانی، کاتب عبدالملک زیات وزیر شد و ریاست دیوان رسائل را بر عهده گرفت. وی در سال های آخر خلافت متوکل (د. ۲۳۲ق) از دنیا رفت؛ نک: یاقوت حموی، معجم الابداء، تصحیح احسان عباس (بیروت: دارالغرب الاسلامی، بی تا)، ۳: ۱۰۱۹-۱۰۲۲. دیوان اشعار او نیز به چاپ رسیده است.

۵۷ از مرکب و آلودگی آن شکایت و بی تابی مکن؛ چه مرکب به مثابه عطر جامه کاتب است اگر مرکب و زیبایی و درخشش رنگش نمی بود، محاسبه هیچ حسابرسی راست نمی آمد. و چون کارها آشکار شود شاهد و غایب یکسانند. دو چیز در نظر من چون در لباس پدیدار شوند [دلخواه من اند]: آلودگی مشک و مرکب. این چهار بیت در دیوان حسن بن وهب که شامل کلیه شعرهای منقول از وی در آثار گذشتگان است، ذکر نشده است.

۵۸ گزارش این گفتگو را، با قدری تفاوت، شهاب الدین احمد نویری در نهاية الأرب (قاهره: المؤسسة المصرية العامة للتألیف، بی تا)، ۴: ۱۱ نیز آورده است. اما نظر به عدم نقل این گزارش در منابع متقدم، باید با آن با تردید مواجه شد. آنچه این تردید را غالب می سازد آن است که ابو عمرو و عبدالرحمن اوزاعی در ۸۸ق به دنیا آمد و در ۱۵۷ق، یعنی ۱۶ سال قبل از به خلافت رسیدن هارون (۱۷۳-۱۹۳ق) درگذشت. از آنجا که بنا بر گزارش سابق الذکر، ابو یوسف قاضی در این نشست حداقل سه نفره، هارون را

امیر المؤمنین خطاب کرده، اوزاعی که ۱۶ سال قبل از آغاز خلافت هارون از دنیا رفته، نمی توانست در این گفت و گو حضور داشته باشد. در واقع حق با ثعالبی است که در گزارش این گفت و گو پای اوزاعی را به میان نکشیده است. نک: ثعالبی، تحسین التبیح و تقبیح الحسن، تصحیح شاکر العاشور (بغداد: وزارة الاوقاف والشؤون الدينية، ۱۹۸۱/۱۴۰۱)، ص ۶۴. محرر در لباس سیاه احرام نمی بندد و مرده را با جامه سیاه به گور نمی کنند و عروس در آن آرایش نمی شود؛ نیز: احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی (تهران: اشراقی، افست، بی تا)، ص ۱۹-۲۰.

۶۰ ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم (۱۱۳-۱۸۲ق)، قاضی نامدار و یکی از بنیانگذاران فقه حنفی و نخستین کسی که در تاریخ اسلامی لقب «قاضی القضاة» گرفت.

۶۱ ابو یوسف قاضی گفت: نور چشم در سپاهی (مردمک) آن است. با این سخن چهره رشید شکفت و گفت: آفرینت باد و شگفتنا از تو.

۶۲ و ویژگی بزرگ دیگر آنکه: کتاب خدا جز با آن نوشته نمی شود. یکی از نویسندگان بدین حقیقت دست یافت و سرود:

۶۳ سپاهی را دوست می دارم؛ زیرا نشان و رنگ پیری من رنگ سفیدی است، همان که جوان را می آرزد است و من رنگ جوانی ام را دوست می دارم. و همچنین در کافور [سفید] ←

قال الجاحظ: «الخطُ لسانُ اليدِ وسفيرُ الضميرِ ومستودعُ الاسرارِ ومستنبطُ الاخبارِ وحافظُ الآثارِ وناصرُ امورِ الدينِ والذمتِ».^{۷۵} ولبعض الافاضلِ في خطِّ الاسكافِي^{۷۶} و بلاغته:

خطُّ كما انفتحت ازاهيرُ الرُّبى

مُتَنَزَّهَ الابابِ قيْدُ الاعْيُنِ

و بلاغةً جلاءِ القلوبِ ملاحهً

نال النبيُّ بها صلوةَ اللسُنِ^{۷۷}

لابي الحسنِ المطوَّعى^{۷۸}:

خطُّ يحاكي منه سحرُ جُفُونِه

و طِرارُ عارضه و لؤلؤُ ثَغْرِه^{۷۹}

لابي نصرِ الطريقي^{۸۰}:

و كانما مقلِ الفوانى كحلت

من حُسنِ أسطُرِه على قرطاسِه^{۸۱}

لابي الفتحِ البُستى:

ان سَلَّ اقلامه يَوْمًا لِيُعْمَلْها

اَنسَاكَ كُلِّ كَمِي هَزَّ عامِلِه

وَ انْ اَمَرَ على رِقِّ اَنامِلِه

اَقْرَبَ بالرِّقِّ كُتَّابِ اَنامِ لِه^{۸۲}

وقيل: «الدَّوَاءُ مِنْ اَنْفَعِ الادْوَاتِ وَ الحِجْرُ اجدى مِنَ التَّبْرِ».^{۶۴} بَعَثَ رَجُلًا الى صديقِ لِه بدوَاةَ اَبْنوسَ وَ كَتَبَ اليه شِعْرًا: قد بعثنا اليك امَّ العَطايا

و المِنايا زنجية الاحساب^{۶۵}

في الخطِّ

قال عليه السلام: «عليكم بِحُسْنِ الخطِّ فانه من مفاتيح الرِّزْقِ».^{۶۶}

و قال اوقليدس: «الخطُّ هندسةٌ روحانيةٌ ظَهَرَتْ بِآلةِ

جسمانية».^{۶۷}

وقيل: «الخطُّ عقالُ العقل».^{۶۸}

قيل لنصر بن سيار^{۶۹} فلان لا يكتب، فقال: «تلك الزمانه

الخفية»^{۷۰}؛

وقيل: «الكلامُ الفائقُ بالخطِّ الرائقُ نزهةُ العينِ و فاكهةُ

القلبِ و ريحانةُ الروح».^{۷۱}

وقيل: «الخطُّ [في] الأَبصارِ سوادُ و في البصائرِ بياضُ».^{۷۲}

قيل: «ردآءُ الخطِّ زمانةُ الادب».^{۷۳}

وقيل: «الخطُّ تاجُ الفكرِ و سراجُ الذكرِ و لسانُ البُعْدِ

و حيوةُ دارسِ العهد».^{۷۴}

→ سردی بُرنده‌ای است اما مشک [سیاه] سرور چیزهای معطر است. بارنگ سیاه دستان دوشیزگان زینت می‌شود و با آن فن و هنر دبیران به کمال می‌رسد. در تحسین القیبح (ص ۶۵) به جای «سید»، «اطیب» ضبط شده است.

۶۴ دوات از سودمندترین وسایل است و مرکب برتر از زر و سیم، نک: ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۷.

۶۵ مردی برای دوستش دواتی از اَبْنوس فرستاد و این شعر را برایش نوشت: هدیه‌ای را که مرگ و زندگی آدمیان بدان باز بسته است و به زنگیان (سیاه پوستان) نَسب می‌رساند، برای تو فرستادیم؛ نک: ثعالبی، ثمارالقلوب، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم (قاهره: دارالنشر، دارالمعارف، ۱۹۶۵)، ص ۲۵۹.

۶۶ بر شما باد به زیبایی خط که آن از کلیدهای گشایش روزی است.

۶۷ اقلیدس گوید: خط هندسه‌ای و معنوی است که بوسیله ابزاری جسمانی آشکار می‌گردد. نک: ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۵.

۶۸ خط پای‌بند خرد است. این جمله در التمثیل و المحاضرة ثعالبی (ص ۱۵۵) به افلاطون نسبت داده شده است.

۶۹ نصر بن سيار، والی خراسان در عهد بنی امیه که بین او و ابومسلم جنگ‌هایی روی داد که به پیروزی ابومسلم و سپاه عباسیان انجامید.

۷۰ به نصر بن سيار گفته شد، فلان شخص نمی‌نویسد (نوشتن نمی‌داند)؛ گفت: این کاستی و آفتی ناآشکار است؛ نک: ابو عمر یوسف ابن عبدالبر، بهجة المجالس، تصحیح محمد مرسی الولی (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۱)، ۱/۱: ۳۵۷؛ ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص ۱۵۵.

۷۱ سخن نیکو که به خطی زیبا و دلنشین نوشته شود، برای چشم تفریحی است و برای دل چون میوه‌ای و برای روح همچون گیاهی خوشبو. نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۵۷.

۷۲ خط در چشم‌های سپاهی است (چشم آن را سپاه می‌بیند) و خرده‌ها آن را سفید می‌یابند (خط به چشم سر سپاه است و به چشم عقل سفید). نک: ثعالبی، التمثیل، ص ۱۵۵.

۷۳ بد خطی آفت ادب است؛ نک: جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، المزهر فی علوم اللغة و انواعها، تصحیح فؤاد علی منصور (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸)، ۲: ۳۰۰. این جمله در التمثیل ثعالبی (ص ۱۵۵) به میرد نحوی منسوب شده است.

۷۴ خط تاج اندیشه است و چراغ خاطر، و زبان انسان‌های دور از ما و وسیله زنده ماندن کسانی است که درگذشته می‌زیسته‌اند.

۷۵ خط زبان دست و پیک درون و نگاهبان اسرار و محل کشف اخبار و حافظ آثار و یاور امور دینی و دنیایی آدمی است.

۷۶ ابوالقاسم علی بن محمد دیوان‌سالار و ادیب عصر سامانی که در ح. ۳۴۴ ق درگذشت.

۷۷ خطی چونان پشته‌هایی از گل‌های شکفته که نزهتگاه خرده‌ها و دامگاه دیدگان است و بلاغتی که از فرط ملاحظت مایه جلالی جانهاست و پیغامبر بدان درود و ستایش زبان‌ها را به دست آورد. این شعر سروده ابونصر مُعافی بن هُرَیم هُریمی است. نک: ثعالبی، یتیمه‌الدهر، ۴: ۱۴۷-۱۴۹؛ محمد امین مجتبی، نَفحة الریحانه و رَشحة طلاء الحانه، تصحیح عبدالفتاح محمد الحلو (داراحیاءالکتب العربیه، ۱۳۸۷/۱۹۶۸)، ۲: ۴۵۴.

۷۸ ابوحفص عمر بن علی مطوَّعی، شاعر عربی سرای نیشابور، ثعالبی، یتیمه‌الدهر، ۴: ۵۰۰.

۷۹ خطی که همانندی دارد با جادوی چشمانش و شکل رخسارش و مروارید دندانش. ^{۸۰} این شخص شناخته نشد.

۸۱ سطرهای نوشته بر کاغذش چندان نیکوست که به دیدگان سر مه‌کشیده دختران زیبا رو می‌ماند.

۸۲ اگر روزی قلم‌هایش را بیرون آورد تا آنها را به‌کار گیرد (بخواید خطی بنویسد)، هر دل‌آوری را که سلاحش را برکشیده باشد، به فراموشی خواهد سپرد. و همین‌که انگشتانش را بر پوستی یا کاغذی بمالد، جمله دبیران به بندگی او اقرار خواهند کرد. نک: بُستی، ص ۱۵۸؛ قیسی شریسی، ۱: ۱۹۹.

لابی منصور الثعالبی^{۸۳}:
خطُ ابنِ مُقلته من ارعاه مقلته
وَدَّتْ جوارحُهُ لو حوَلت مُقللاً
فالدُّرُ يُصَفِّرُ لاسْتِحسانه حَسداً
والرُوضُ يُخَمِّرُ منْ أنواره خجلاً^{۸۴}

قال بعضُ اهلِ الادبِ: «إنَّما قیلَ دیوانٌ لِأنَّه قیلٌ
لِلکُتَّابِ بالفارسیةِ دیوانِ ای شیاطینُ، لِجِدْقِهِم بِالامورِ
وَلُطْفِهِم فَسَمَّیَ موضعُهُم بِاسْمِهِم»^{۸۵}. و این نوع در پارسی
خود بسیار است و زیادت از این موجب املال.

^{۸۳} ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی، ادیب، شاعر، لغوی و کاتب عربی نویسنده، زاده نیشابور (۳۵۰-۴۲۹ق)، صاحب آثار متعدد و متنوع در موضوعات مختلف.
^{۸۴} آنکه دیدگان خود را با نگریستن به خط ابن مقله بچراند و بهره مند سازد، دیگراندام‌های او همه آرزوی کنند کاش چشم می‌بودند. مروارید از رشک نیکویی و زیبایی آن زردگون گردد و بوستان از شرمندگی در برابر درخشش آن سرخ و شرمسار شود. نک: ثعالبی، دیوان الثعالبی، تصحیح محمود عبدالله الجادر (بغداد: دارالشؤون الثقافية العامة، ۱۹۹۰)، ص ۱۰۱؛ همو، ثمار القلوب، ۱: ۲۱۰. در ثمار القلوب به جای «الروض»، «البدر» آمده است.
^{۸۵} یکی از اهل ادب گوید: دیوان را از آن رو دیوان گفتند که در زبان فارسی دبیران به سبب مهارت در کارها و باریک‌بینی هایشان نام دیوان، به معنی شیاطین، گرفتند. سپس محل کارشان هم نامشان را گرفت. این جمله‌ها عیناً در عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری (بیروت: دارالکتب العربی، بی تا)، ۱: ۵۰ آمده است. مراد از «بعض اهل الادب» اصمعی است. نک: ابن قتیبه، رسالة فی الخط و القلم (نامه بهارستان، ش ۵، ص ۱۹) این داستان را با تفصیل بیشتری و به نقل از اصمعی آورده است.

Nameh-ye Baharestan: vols. 8-9, 2007-2008, ser. nos. 13-14

Tools of Copying and Customs and Traditions of Scribes in the Manuscript of Moḥammad b. ʿAli-ye Nāmūs-e Khārī's *Toḥfab-ye Jalālīyyah* (dated Early 8th Century AH)

Dr. Qanbar-Ali RUDGAR

(Encyclopaedia Islamica Foundation)

This paper concerns the manuscript of *Toḥfab-ye Jalālīyyah*, composed by the skillful Ilkhanid secretary, Moḥammad b. ʿAli-ye Nāmūs-e Khārī, who remains relatively unknown. The text is one of the main sources of Ebn Hendushā's *Dastūr al-Kāteb*, which is divided into two general parts: Theoretical Discourses, and Practical Treatises. In the first part, the author presents a concise and well-organized discussion of topics that concern secretarial profession such as: the nature of secretaryship, semantics, and the different definitions of epistolary arts. He presents historical and textual evidence in support of his arguments throughout his book. The comprehensiveness of the topics, their fine organization into a coherent whole, as well as the author's skillful presentation makes his book especially important among books of similar kind. The fact that the author is personally an authority on secretarial arts adds to the value of the book.

Among the important topics that have been discussed in the part of the book that concerns practical matters are: procuring and care of ink-wells, pens, pen-knives, and the correct form of using copying tools, the correct manner of folding a letter, all of which have been succinctly discussed. Separate headings have been devoted to the question of the best times to engage in secretarial activity—both in terms of the astrological suitability of the time as well as the times during which the scribe is physically and emotionally best prepared to engage in his trade. Additionally, the author addresses the topic of what are the best places in which scribes can engage in their trade most efficiently.

This book is not only an excellent source of scribal terminology, but also a good fond of prose and poetry concerning scribal arts and tools. Moreover, it makes reference to a number of important folk-beliefs that must have been prevalent among the secretarial class. These beliefs are quoted with a great deal of conviction. For instance, the author stresses that casting shavings of a pen-knife underfoot causes poverty and forgetfulness; and that putting an ink-well on the ledge may lead to the loss of one's office.